

تاریخمندی انقلاب اسلامی بررسی تأثیر اندیشه‌های کانونی انقلاب اسلامی بر حیات اجتماعی ایران

محمد رضا خطیبی نژاد^۱ - ابوالفضل دلاوری^۲ - حسن محدثی گیلوایی^۳

دریافت: ۱۳۹۶/۲/۶ - پذیرش: ۱۳۹۶/۶/۱۳

چکیده

این مقاله با طرح دو مفهوم تاریخمندی و حیات اجتماعی برآمده از انقلاب اسلامی درصدد فهم نسبت دو مفهوم مزبور با تحولات اجتماعی ایران پس از انقلاب است. ادعای مقاله این است که انقلاب اسلامی از طریق خلق تاریخمندی و سپس ایجاد حیات اجتماعی نوین بر تحولات اجتماعی ایران تأثیر بنیادین گذاشته است. رهیافت مقاله برگرفته از نظام روابط اجتماعی (نظام کنش) و روش آن مبتنی بر جامعه‌شناسی تاریخی (فردیت تاریخی ویر) است. براساس تحلیل و تبیین ارائه شده در مقاله، انقلاب اسلامی حیات اجتماعی ایرانیان را در سه بُعد ذهنی، عینی و کنشی تغییر داد. در بُعد ذهنی، حق حاکمیت ملی به‌مثابه حق تعیین سرنوشت به مردم واگذار شد. در بُعد عینی (ساختاری)، بافت‌های نهادی جدید ایجاد شد. و در بُعد کنشی، زمینه‌ها و شرایط کنش‌گری در عرصه عمومی فراهم شد. به‌طور کلی، با وقوع انقلاب اسلامی، امکان تحقق امر سیاسی، امر اجتماعی، امر دینی و زندگی روزمره، با تفسیری ویژه، بازتولید شد.

واژگان کلیدی: جنبش‌های اجتماعی، انقلاب اسلامی، تاریخمندی، حیات اجتماعی، نظام روابط اجتماعی

-
- دانش‌آموخته دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، دانشکده علوم اجتماعی، واحد تهران مرکزی دانشگاه آزاد اسلامی (نویسنده مسئول)
mr_khatibi@yahoo.com
 - دانشیار علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی
delavari@atu.ac.ir
 - استادیار گروه جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، واحد تهران مرکزی دانشگاه آزاد اسلامی
mohaddesi2011@gmail.com

بیان مسئله

تبارشناسی جنبش‌های اجتماعی در ایران ما را به آغازین رویارویی‌های این سرزمین با غرب می‌رساند. رویارویی مزبور بر ذهن و روح ایرانیان آثار عمیقی گذاشت؛ به گونه‌ای که زیست اجتماعی و نظام سیاسی خود را بازتعریف کردند. از جمله آثار این بازتعریف‌ها، مجادله‌هایی است که در چند دهه اخیر پیرامون تحولات اجتماعی مطرح شده است. نقطه کانونی این مجادله‌ها را باید در امکان یا عدم امکان تحولات بنیادین در ایران معاصر جستجو کرد. گروهی بر این باورند که اساساً بحث تحولات اجتماعی در ایران معنا ندارد، چرا که ایران یا در دوره «امتناع اندیشه» (دوستدار، ۱۳۵۸: ۲۳-۵) یا در دوره «زوال اندیشه» (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۱۰۴-۳۲) قرار دارد. از این منظر، بحث تحولات اجتماعی ایران معاصر، وابسته به موضوعی اساسی‌تر در حوزه اندیشه، به‌طور عام، و اندیشه سیاسی، به‌طور خاص، است. گروهی دیگر بر این باورند که تحولات بنیادین اجتماعی در ایران معاصر، اولاً ممکن و ثانیاً ضروری است. گروه مزبور را می‌توان به رویکردهای فرهنگی، اقتصادی و سیاسی تقسیم کرد (ملکیان، ۱۳۸۵: ۴۳-۳۳؛ لیلز، ۱۳۹۲: ۱۵۰-۱۰۰؛ نورث، ۱۳۹۴: ۴۳-۱۵، غنی‌نژاد، ۱۳۹۵: ۳۴۰-۳۲۶).

این مقاله با اولویت‌دهی به حوزه سیاست، درصدد بیان نسبت تحولات اجتماعی با جنبش‌های اجتماعی است. در اینجا نیز مجادله‌هایی وجود دارد. نقطه کانونی این مجادله‌ها، تقابل رویکردهای نظری در مورد رابطه میان جنبش‌های اجتماعی و تحولات اجتماعی است. در خوانش متعارف، جنبش‌های اجتماعی به مثابه رویداد و پروژه تلقی می‌شوند. پیامد این تلقی، دو رویکرد متفاوت در یک فضای ذهنی مشترک (پارادایم) است. در رویکرد نخست جنبش‌های اجتماعی تابع تحولات اجتماعی (زاهد، ۱۳۸۱؛ حسین‌زاده، ۱۳۸۷؛ آبراهامیان، ۱۳۷۹؛ جلالی‌پور، ۱۳۸۱ و ۱۳۹۲؛ اشرف، ۱۳۸۳؛ کدی، ۱۳۷۵؛ معدل، ۱۳۸۲؛ مهر آیین، ۱۳۸۵؛ کاتوزیان، ۱۳۸۰؛ بشیریه، ۱۳۹۳؛ بیات، ۱۳۹۱) و در رویکرد دوم تحولات اجتماعی تابع جنبش‌های اجتماعی (حسین‌زاده، ۱۳۸۷؛ جلالی‌پور، ۱۳۸۱ و ۱۳۹۲؛ اشرف، ۱۳۸۳؛ فوران، ۱۳۸۲؛ کدی، ۱۳۸۳) قلمداد می‌شوند. نقطه مشترک هر دو رویکرد در ارائه تصویری شیء‌گونه از جنبش‌های اجتماعی است؛ به این معنا که اولاً؛ این جنبش‌ها نقطه آغاز و انجامی دارند و می‌توان برای آن‌ها برهه زمانی مشخصی را بیان کرد. ثانیاً؛ جنبش‌ها یا پیروز می‌شوند یا شکست می‌خورند که پیروزی و شکست آنان نیز در یک برهه زمانی قابل مشاهده و بیان است. همچنین در هر دو رویکرد جنبش‌های اجتماعی و تحولات اجتماعی همچون دو مقوله مستقل از یکدیگر تفکیک و هر یک جداگانه مورد تحلیل قرار می‌گیرند.

جنبش‌ها و تحولات اجتماعی ایران معاصر، از جمله انقلاب اسلامی و تحولات پس از آن نیز غالباً با همین رویکرد مورد تحلیل و ارزیابی قرار گرفته‌اند. به عبارت دیگر، نسبت انقلاب اسلامی با تحولات اجتماعی در ایران معاصر، تقلیل‌گرایانه فهم شده است. تصویر و درک رایج اغلب فعالان و صاحب‌نظران از جنبش‌های اجتماعی در ایران معاصر همانا بیهودگی، بی‌اثری یا حداکثر تأثیر محدود آن‌ها است (حسین‌زاده، ۱۳۸۷: ۲۳۱-۲۲۸؛ فوران، ۱۳۸۲: ۱۵۱-۱۲۰)، بدیهی است در این تلقی رایج، جنبش‌های اجتماعی عارضه‌ای شکننده (فوران، ۱۳۸۲: ۱۵۱-۱۲۰) در نظام اجتماعی ایران تصور می‌شود. به دلیل همین تصویر و درک است که «بررسی علل و شرایط ناکامی‌ها و شکست‌های جنبش‌ها» به موضوع و مسأله اصلی بسیاری از پژوهش‌های مربوط به ایران معاصر تبدیل شده است. اما مفروض این مقاله این است که شناخت و تبیین تحولات اجتماعی تابعی از شناخت جنبش‌های اجتماعی است. جنبش‌های اجتماعی تقدیمی معرفی، و نه صرفاً تحلیلی، بر فهم و درک تحولات اجتماعی دارند. به عبارت دیگر، جنبش‌ها اولاً به عنوان یک امکان نظری^۱ برای فهم جامعه و رویدادهای جامعه در نظر گرفته می‌شوند و ثانیاً، در سطوح ذهنی، عینی و ساختاری به صورت توأمان مورد ملاحظه قرار می‌گیرند. از این منظر، پرسش اصلی مقاله این است که میان انقلاب اسلامی و تحولات اجتماعی پس از آن چه نسبتی وجود دارد و این نسبت را چگونه می‌توان تحلیل کرد؟ در ذیل این پرسش اصلی، دو پرسش فرعی امکان طرح می‌یابد: ۱- تاریخ‌مندی انقلاب اسلامی چیست؟ ۲- تحولات و حیات اجتماعی در ایران پس از انقلاب اسلامی دارای چه ویژگی‌هایی است؟

روش تحقیق

در این مقاله از «تحلیل تاریخی»^۲ سود خواهیم برد. در تحلیل تاریخی (به عنوان یک تحلیل کیفی) زنجیره‌ای از «شواهد، مفاهیم، تفسیر و معانی» به منظور فهم علل و تبعات رویدادهای تاریخی به کار گرفته می‌شود. بنا بر این نوع از تحلیل عملاً حاوی نوعی تبیین، یعنی کشف رابطه علی میان پدیده‌ها و رخدادها تاریخی، است (فروند، ۱۳۷۲: ۱۰۶؛ لیتل، ۱۳۷۳: ۵؛ همچنین: ۷۵۵-۷۳۷: Mahoney & Terrie, ۲۰۰۸). بیان این نکته ضروری است که در تبیین تاریخی، پژوهشگر با مجموعه‌ای از شروط لازم و کافی سرو کار دارد و نه (همانند تحلیل‌های کمی) با متغیرهای مستقلی که در قالب رابطه همبستگی بر متغیرهای وابسته تأثیرگذار هستند

1. Theoretical Possibility
2. Historical Research

(طالبان، ۱۳۸۹: ۹۰).

در روش تاریخی سه رویکرد فلسفی، ساختی و تفهیمی مطرح است. در رویکرد فلسفی از الگوهای کلی (تعمیمی - قیاسی) و در رویکرد ساختی از پردازش فرضیه‌های علی برای تبیین پدیده‌ها و رویدادهای تاریخی استفاده می‌شود. اما رویکرد تفهیمی - که در این مقاله از آن بهره خواهیم گرفت - بر فردیت پدیده‌ها و رویدادهای تاریخی استوار است. در این رویکرد از مفاهیم جامعه‌شناختی برای دستیابی به تفسیرهای معنادار زمینه‌مند و زمان‌مند (تفریدی) بهره برده می‌شود (سیدامامی، ۱۳۷۷: ۱۶۳-۱۶۱؛ ربانی خوراسگانی، ۱۳۷۷: ۵۵-۵۰؛ اسکاچپول، ۱۳۸۸: ۲۷-۱۳). در این مقاله از نیز رویکرد اخیر، که به «تفسیر تاریخی»^۱ معروف است، بهره خواهیم برد.

مبانی نظری

تلقی جنبش اجتماعی نه صرفاً به عنوان یک پدیده یا یک رویداد بلکه به مثابه یک رهیافت نظری در مباحث آلن تورن و آلبرتو ملوچی ریشه دارد. در این رهیافت، مفهوم «نظام روابط اجتماعی» (کنش) به عنوان مفهوم مرکزی، جایگزین «نظام اجتماعی»، به مثابه دیدگاه متعارف، می‌شود (تورن، ۱۳۸۶: ۱۱۰؛ ۴۳-۲۲؛ Touraine, ۱۹۷۷: ۲۰۵-۲۰۱؛ Melucci, ۱۹۸۰). آلن تورن تفاوت این رهیافت با رهیافت متعارف را چنین توضیح می‌دهد «مفهوم جنبش اجتماعی حاکی از دیدگاه متفاوتی از حیات اجتماعی است. این مفهوم بجای تحلیل نظام اجتماعی به عنوان مجموعه‌ای از دگرگونی‌ها و مختصات الگوهای فرهنگی درون هنجارهای نهادین و اشکال سازمان اجتماعی و فرهنگی، به تضاد ساختاری در «جامعه‌ای» معین حول کنترل ابزارهای دگرگونی و «تولید حیات اجتماعی» اهمیت می‌دهد (تورن، ۱۳۸۶: ۸۹؛ Melucci, 1980: 201-205). تفاوت این رهیافت با رهیافت نظام اجتماعی در سه نکته است. نخست این که، موضوع اختلال ساختاری را به عنوان منشاء جنبش رد می‌کند. دوم این که، جنبش‌های اجتماعی را نه تنها مقوله نابهنجار تلقی نمی‌کند بلکه آنها را عامل ایجاد اشکال نوینی از حیات اجتماعی می‌داند. سوم این که، جهت‌گیری‌های فرهنگی جوامع مورد مطالعه را به مثابه امور قطعی، تغییر ناپذیر و غیر قابل بحث در نظر نمی‌گیرد بلکه آنها را اموری متحول و پویا می‌شمرد

مفهوم حیات اجتماعی در این دیدگاه به معنای ترکیبی از ابعاد ذهنی، عینی و کنشی افراد در عرصه روابط اجتماعی است. این ابعاد شامل الف) درک فرد از خود و محیطش ب) کنش فرد با

خودش و با دیگران (ج) زمینه‌های نهادی موجود در جامعه است. تحول و پویایی اجتماعی در این دیدگاه نیز نتیجه کنش‌ها و منازعات افراد و گروه‌های مختلف اجتماعی در جریان مشارکتشان در جنبش‌های اجتماعی تلقی می‌شود. بنابراین، در دیدگاه نظری مختار این مقاله، بخش قابل توجهی از حیات اجتماعی که منتج از مشارکت اجتماعی است، در درون جنبش‌های اجتماعی ایجاد یا بازتولید می‌شود.

رخداد انقلاب اسلامی

انقلاب اسلامی ایران (۱۳۵۷/۱۹۷۹) پس از جنبش مشروطه، مهم‌ترین رخداد سیاسی، اجتماعی ایران معاصر محسوب می‌شود. وقوع این انقلاب منجر به تغییر الگوهای نهادینه شده و حیات اجتماعی جامعه ایران شد. عناصر سازنده حیات اجتماعی برآمده از این انقلاب، در سه بُعد ذهنی، عینی (ساختارهای اجتماعی) و امر عمومی (کنش‌های اجتماعی و سیاسی) قابل بیان است. تحلیل و تطبیق این سه عنصر از حیات اجتماعی در رخداد انقلاب ۵۷ بیان‌کننده تحولات اجتماعی ایران پس از انقلاب است. همانطور که بیان شد، تاریخ‌مندی انقلاب اسلامی بیان‌کننده الگوهای نهادینه شده فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جامعه ایرانی در بازه زمانی پس از جنبش یاد شده است. برای شناخت این الگوهای نهادینه شده، نیاز داریم که افق اجتماعی انقلاب اسلامی را درک کنیم. علی‌الاصول تاریخ‌مندی جنبش‌ها همواره از تعامل ایده‌های کانونی جنبش با شرایط کلان محیطی که جنبش در آن بروز می‌کند - افق اجتماعی جنبش - شکل می‌یابد، از این رو، ابتدا، اندیشه‌های کانونی انقلاب اسلامی بیان می‌شود. در ادامه افق اجتماعی انقلاب اسلامی، سپس، تاریخ‌مندی انقلاب اسلامی و در پایان حیات اجتماعی برآمده از انقلاب ۵۷ مورد بررسی قرار می‌گیرد.

اندیشه کانونی انقلاب اسلامی

اندیشه کانونی انقلاب اسلامی شامل سه مفهوم آزادی؛ به عنوان یکی از الزامات حقوق عمومی، عدالت؛ به عنوان یکی از نیازهای ضروری جامعه و استقلال؛ به عنوان یکی از ارزش‌های هویت ملی (کشوری مستقل و غیر وابسته) بود. اگر بپذیریم که حوزه کنش جمعی در انقلاب اسلامی نیز شامل سه جریان چپ‌گرا، ملی‌گرا، اسلام‌گرا بود (یزدی، ۱۳۸۲: ۲۴-۱۶؛ بهروز، ۱۳۸۰: ۳۲-۲۵) - آنگاه تناظر میان این سه جریان با آن سه مفهوم روشن‌تر خواهد شد. البته در این میان از نقش اساسی طبقات اجتماعی بویژه طبقه متوسط جدید و قدیم در تحولات

این دوره تاریخی نباید غافل بود. با این مقدمه می‌توان روایت هر یک از این سه جریان را از سه اندیشه و مفهوم مرکزی انقلاب به شرح ذیل بیان کرد.

الف) آزادی

شکل‌یابی مفهوم آزادی در ایران دهه ۴۰ ریشه در تحولات سه دهه پیش از آن (یعنی از تحکیم دیکتاتوری رضا شاه در ۱۳۱۰ تا پایان دهه ۱۳۳۰) داشت. تسلط نظام سیاسی اقتدارگرا و کم و بیش وابسته به قدرت‌های غربی در بخش اعظم این دوره، مفهوم آزادی را به موضوع کانونی نیروهای سیاسی مخالف (چپ‌گرا، ملی و مذهبی) تبدیل کرد. در این دوره، نیروهای چپ‌گرا در فضای دو قطبی شده جهان، گفتمان خود را سامان دادند. آزادی در این گفتمان به معنای رهایی از بلوک غرب و نظام سرمایه‌دارانه (امپریالیسم) بود. یکی از بنیانگذاران سازمان چپ‌گرای چریک‌های فدائی خلق در میانه دهه ۱۳۴۰، تمامی تضادهای آن دوره جامعه ایرانی را در ذیل یک تضاد اصلی، «تضاد خلق و امپریالیسم» قرار داد و استدلال کرد که آزادی خلق هنگامی تحقق می‌یابد که این تضاد از طریق محور سلطه امپریالیستی و استقرار حاکمیت خلق حل شود (احمدزاده، ۱۳۴۹: ۲۹). به‌طور کلی در نگاه چپ انقلابی، آزادی در ذیل عدالت قرار داشت و آزادی‌های سیاسی بدون استقرار عدالت اجتماعی و رهایی از استثمار سرمایه‌داری ممکن نبود (پیوندی، ۱۳۹۱: ۱۳۲).

میان حزب توده و دیگر گروه‌های چپ اختلاف دیدگاه و روش وجود داشت، اما در مورد نبود آزادی‌های اجتماعی و سیاسی تقریباً دارای مواضع مشترکی بودند. حزب توده گفتمان خود را مبتنی بر ضدیت با «دیکتاتوری درونی و فاشیسم بیرونی و حمایت از برابری، آزادی‌های مدنی و قانون اساسی مشروطه» (کاظمی و دهقانی، ۱۳۹۴: ۴۵؛ عیوضی، ۱۳۸۵: ۳۵) سامان دادند. سازمان چریک‌های فدایی خلق نیز مبارزه با دیکتاتوری، خفقان و امپریالیسم را کانون گفتمان خویش قرار دادند (کاظمی و دهقانی، ۱۳۹۴: ۴۷). آزادی در نگرش چپ، درچارچوب رهایی سیاسی از بلوک غرب و فرهنگ سرمایه‌داری غربی معنا می‌یافت (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۶۰۹). از منظر جنبش چپ، شاه یک عنصر خودکامه و وابسته به امریکا بود (بهروز، ۱۳۸۰: ۸۳)، بنابراین در این حکومت امکان تحقق آزادی و مهم‌تر از آن عدالت و برابری فراهم نبود.

کنفدراسیون دانشجویان، پیش‌تر از سازمان فداییان خلق، استراتژی خود را از فعالیت سیاسی در ذیل قانون اساسی به سرنگونی حکومت تغییر داده بود (ملیحی، ۱۳۹۵: ۶۵). افزون بر تحولات

جهانی پیش گفته، دیکتاتوری شاه، سرکوب آزادی‌ها و اجرا نشدن قانون اساسی مشروطه، بخشی از اعضای کنفدراسیون را قانع کرد که باید مشی خود را از مبارزه سیاسی به مبارزه مسلحانه تغییر دهند. کنفدراسیون بر این باور بود که منش دیکتاتور مآبانه شاه اجرای هر گونه اصلاحاتی را مختل و ناممکن خواهد کرد (متین عسکری، ۱۳۹۵: ۷۸). بنابراین یکی از کانونی‌ترین مفاهیم کنش‌گران جنبش چپ ایران در مبارزه با نظام پهلوی در ذیل مفهوم آزادی با گرایش به عدالت قرار می‌گرفت.

جبهه ملی، نماد گروه‌های ملی‌گرا در آن دوره تاریخی است. اهداف جبهه ملی که در سال ۱۳۲۸ تأسیس شد در چهار محور ۱. انتخابات آزاد، ۲. لغو حکومت نظامی، ۳. آزادی مطبوعات و ۴. استقلال ملی ایران بود (عیوضی، ۱۳۸۵). سه محور نخست اهداف جبهه ملی به صورت مستقیم و محور چهارم نیز به صورت غیر مستقیم به مقوله آزادی مربوط بود. آزادی در گفتمان جبهه ملی نیز از یک سو به معنای رهائی از وابستگی کشور به قدرت‌های بزرگ جهان و از سوی دیگر شامل حق مشارکت سیاسی و انتخابات آزاد بود. نهضت آزادی هم که همسوئی زیادی با جبهه ملی داشت، اهداف خود را در قالب چهار مقوله «اسلام‌گرائی، ایرانیت، مشروطه خواهی و پیروی از مصدق» اعلام کرده بود (یزدی، ۱۳۸۲: ۵۴ و آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۵۶۶) کم و بیش تلقی و رویکرد مشابهی با جبهه ملی در مورد مقوله آزادی داشت.

رخداد‌های پایان دهه ۱۳۳۰ و اوایل دهه چهل (ظهور و سقوط دولت امینی و اعلام «انقلاب سفید» از سوی شاه) که با رویارویی‌های شدیدی میان روحانیون و حکومت همراه بود، منجر به شکل‌یابی روند نوینی در مبارزه گروه‌های اسلام‌گرا شد. به‌رغم فعالیت بخشی از گروه‌های اسلام‌گرا در دهه ۲۰ و ۳۰ (نواب صفوی و آیت‌الله کاشانی) پس از قیام مذهبی ۱۵ خرداد اسلام‌گرایان به مثابه گروه‌های سیاسی و مبارز، همانند دو گروه دیگر، خواست‌های انقلابی خود را در تضاد با نظام سیاسی مستقر سامان دادند (سعید، ۱۳۷۹: ۲۰؛ کاظمی و دهقانی، ۱۳۹۴: ۵۲). همانطور که مایکل فیشر گفته است، مرکز ثقل گفتمان گروه‌های اسلام‌گرا در ایران «جامعه عادلانه» بود (مهرآیین و فاضلی، ۱۳۸۶: ۱۶۱)، با وجود این، از نگاه این نیروها، جامعه عادلانه در برگیرنده مفهوم آزادی‌های سیاسی و مدنی نیز بود. به علاوه، رهبران گروه‌های اسلام‌گرا برای آزادی قیدی قائل می‌شدند و آن نفی غربی‌شدن بود (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۵۸۳ و ۵۸۸). همچنین آزادی در گفتمان گروه‌های اسلامی به‌مثابه نفی استبداد و مشروطه شدن حکومت در ذیل احکام

اسلامی نیز بود (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۵۹۰). بخش‌های رادیکال و چپ‌گرای نیروهای اسلامی نظیر سازمان مجاهدین خلق نیز دلیل انتخاب مشی مسلحانه را وجود اختناق و نبود امکان فعالیت سیاسی و قانونی در اثر جوّ رعب و وحشت در نظام پهلوی می‌دانستند. از منظر مجاهدین، تنها راه باقی مانده برای مبارزه در چنین شرایطی «توسل به اعمال قهرمانانه خشونت بار» بود. این گروه در عین حال یکی از اهداف بزرگ انقلاب مورد نظر خود را «دادن آزادی بیان به توده‌ها» اعلام کرده بود (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۶۰۷).

خلاصه این که اگر از منظر نیروهای چپ‌گرا، آزادی طبقه کارگر یعنی آزادی در ذیل عدالت و برابری است و اگر آزادی از منظر ملی‌گراها، مشارکت سیاسی و رعایت اصول قانون اساسی است؛ آزادی از منظر اسلام‌گراها در ذیل مفاهیم اسلامی و با شرط غربی‌نشدن معنا می‌یافت. به‌رغم این تفاوت‌ها، یک نقطه وحدت میان سه گروه مذکور و طبقات اجتماعی درباره آزادی وجود داشت و آن، اتفاق نظر در مورد نبود آزادی‌های سیاسی و مدنی، به ویژه پس از کودتای ۱۳۳۲ است. در فضای سیاسی و اجتماعی دهساله پس از کودتا، آزادی به مفهومی منازعه‌خیز میان نظام و معترضان تبدیل شد. به عبارت دیگر، اختناق و سرکوب آزادی در آن دوره، نیاز به آزادی را کاهش نداد، بلکه این نیاز تبدیل به یک خواست عمومی شد، به گونه‌ای که در ادبیات آن دوره جایگاهی کانونی پیدا کرد.^۱

ب) عدالت

عدالت مفهومی کانونی در تاریخ سیاست ایران بوده است. معترضان در انقلاب مشروطه، عدالت را به گونه‌ای صریح‌تر و عینی‌تر از قبل مطرح کردند. بخشی از اعتراض کنش‌گران مشروطه به اعمال بی‌عدالتی میان تاجران خارجی و ایرانی باز می‌گشت. بخش دیگری از اعتراض‌ها نیز به نابرابری‌های موجود میان دربار و دیوانیان از یک سو و طبقات اجتماعی ساکن در شهرها و روستاها از سوی دیگر باز می‌گشت. در واقع در کنار عدالت سیاسی و فرهنگی، مفهوم عدالت اقتصادی برای فعالان عرصه سیاست و اجتماع با اهمیت بود. اعتراض عمومی به سیاست‌های اقتصادی نظام پهلوی را نیز باید از این منظر تحلیل کرد. در دوره پهلوی دوم، صنایع

۱. این شعر احمد شاملو نمونه بارز ادبیات آن روزگار است. «... آه اگر آزادی سرودی می‌خواند / کوچک / همچون گلوگاه پرنده‌ای، / هیچ کجا دیواری فرو ریخته بر جای نمی‌ماند. / غیاب بزرگ / چنین بود. / سرگذشت ویرانه چنین بود. / آه اگر آزادی سرودی می‌خواند. / کوچک، کوچک‌تر حتی از گلوگاه پرنده!» (شاملو، ۱۳۸۴).

کوچک به تدریج غیر اقتصادی می‌شوند، سهم کشاورزی در تولید ناخالص داخلی کاهش می‌یابد و بازار نیز به عنوان نماد پایگاه اجتماعی طبقه متوسط سنتی، دچار رکود و بحران می‌شود. این در حالی است که منابع و امتیازات مالی اعم از رانه‌ها، معافیت‌های مالیاتی و سرمایه‌های خارجی به سمت صنایع و کارخانه‌های بزرگ سوق داده می‌شود. بورژوازی انحصاری و وابسته با دریافت منابع کشور ظرف چند سال تبدیل به طبقه برتر جامعه شد (بشیری، ۱۳۹۳: ۱۰۷-۱۰۶). این رانت‌ها که به قیمت عقب نگاه داشتن باقی طبقات و نیروهای فعال جامعه بود، نابرابری اجتماعی را تشدید کرد. جامعه ایرانی پس از کودتای ۲۸ مرداد و تحولات دهه ۳۰ و ۴۰ بویژه با اجرای برنامه‌های توسعه پنج ساله مواجه با افزایش گسست‌ها و نابرابری‌ها و در پی آن، تعمیق بی‌عدالتی می‌شود. از این رو اساساً یکی از خاستگاه‌های اصلی بروز انقلاب اسلامی همچون انقلاب مشروطه مبارزه با فساد، نابرابری و فقر بود.

از همان ابتدای ظهور چپ در ایران از جمله مفاهیم کلیدی روشنفکران چپ ایرانی برابری و عدالت بود (یزدی، ۱۳۸۲: ۲۱). عدالت در نگاه بخشی از گروه‌های چپ (رادیکال‌ها) مهم‌تر از آزادی و دموکراسی تلقی می‌شد. در واقع برتری امر عمومی و منافع طبقات محروم و زحمت‌کشان از آزادی‌های فردی و مالکیت فردی، یک اصل قلمداد می‌شد. چپ انقلابی - در مقابل چپ رفرمیستی - که نگاه غالب چپ در ایران را شکل می‌داد، وظیفه اصلی خود را کسب قدرت برای تغییر جامعه می‌دانست. در این نگاه مفهوم کانونی، عدالت و برابری بود و دموکراسی بیشتر کاربرد «ابزاری و تقلیلی» داشت (پیوندی، ۱۳۹۱: ۱۲۹)؛ به این معنا که عدالت واقعی هنگامی تحقق می‌یابد که «ضد سرمایه‌داری، ضد بورژوازی بزرگ و کمپرادور» باشد (بهرز، ۱۳۸۰: ۲۱۷-۲۱۶) باشد، بنابراین عدالت در ذیل مبارزه با سرمایه‌داری معنا می‌یافت. اساساً چپ انقلابی در ایران از همان ابتدا هدف از برپائی انقلاب را حرکت به سوی راه «رشد غیر سرمایه‌داری یا سوسیالیستی» از طریق اتحاد زحمت‌کشان شهری و روستایی می‌دانست (اولیانفسکی، ۱۳۵۹: ۲۰-۱۷؛ مهرگان، ۱۳۵۹: ۸).

مفهوم عدالت در میان گروه‌های ملی‌گرا عمدتاً در حوزه سیاست و در قالب مقوله‌هایی چون انتخابات آزاد تعریف می‌شد. با وجود این در هنگام تأسیس جبهه ملی (۱۳۲۸) که فضای سیاسی و اجتماعی کشور به شدت تحت تأثیر ایدئولوژی چپ قرار داشت، دو هدف «تأمین عدالت اجتماعی» و «حفظ قانون اساسی» در اساسنامه این جبهه کنجانده شد. البته جبهه ملی اول که دوام

چندانی نیارود و با روی کارآمدن مطلق عملا از هم پاشید. جبهه ملی دوم که در ۱۳۳۹ شکل گرفت به رغم فزونی تورم، بیکاری، کسری موازنه تجاری و رکود اقتصادی در آن برهه، همچنان بر همان شعارها و اولویت‌های سیاسی (حکومت قانون و انتخابات آزاد) تأکید داشت. با وجود این با وجود این برخی از احزاب این جبهه نظیر حزب نیروی سوم مقوله عدالت اجتماعی را در قالب نوعی سوسیالیسم ملی در اساسنامه و برنامه‌های خود قرار داده بودند (کاتوزیان، ۱۳۷۱: ۹۲؛ نجاتی، ۱۳۷۱: ۱۴۸-۱۴۶). اما جریان غالب ملی‌گرائی تا وقوع انقلاب همچنان اولویت و اهمیت را به آزادی‌ها سیاسی و برابری قانونی می‌داد و برای عدالت اقتصادی جایگاه چندانی در مساللات خود قائل نبود. چنانچه در آستانه انقلاب، رهبران جبهه ملی (کریم سنجابی، داریوش فروهر و شاپور بختیار) در نامه‌ای خطاب به شاه از نبود آزادی‌های اجتماعی، رعایت حقوق بشر، عدم تمکین به مفاد قانون اساسی و حقوق ملت گلایه کردند. همچنین در پائیز ۱۳۵۷، یعنی پس از ملاقات رهبری جبهه ملی با امام خمینی در پاریس، این جبهه خواستار استقرار نظام نوین مبتنی بر مراجعه به آرای عمومی شد (سنجابی، ۱۳۸۱: ۳۲۹ و ۳۳۰). به طور کلی، در گفتار رهبران ملی، مصداق عدالت را در آزادی‌های اجتماعی و حقوق بشر می‌دیدند و دنبال می‌کردند.

در میان گروه‌های اسلام‌گرا اما عدالت اجتماعی و اقتصادی جایگاهی قانونی داشت. منشاء این گرایش به آموزه‌ها، سنت‌ها و اسطوره‌های اسلامی برمی‌گشت (بحرانی، ۱۳۸۸: ۱۷۳). حزب ملل اسلامی که نخستین گروه اسلامی انقلابی بود که در دهه ۱۳۴۰ با مشی مسلحانه وارد مبارزه با رژیم پهلوی شد، هدف خود را «عدالت‌خواهی و استقلال» اعلام کرد (روح، ۱۳۹۰: ۷۶). دیگر گروه‌ها و جریان‌های اسلام‌گرا در دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ نیز برای عدالت جایگاهی قانونی قائل بودند. البته همان‌طور که گروه‌های چپ، عدالت را در زمینه ایدئولوژیک خاص خود تعریف می‌کردند، اسلام‌گرایان نیز برای عدالت پسوند اسلامی قائل بودند. مبارزه با ظلم و ایجاد حکومتی مبتنی بر عدالت اسلامی، فصل‌مميز میان گروه‌های اسلام‌گرا با دیگر گروه‌های مبارز از یک سو و فصل‌مميز گروه‌های مبارز سیاسی اسلامی با گروه‌های اسلامی غیرسیاسی از سوی دیگر بود. گروه‌های نوگراتر اسلامی نظیر نهضت آزادی، حزب خداپرستان سوسیالیست، جنبش انقلابی مردم مسلمان ایران (جاما)، سازمان مجاهدین خلق و پیروان دکتر علی شریعتی در چند دهه منتهی به انقلاب، معمولاً نوید «جامعه‌ای دمکراتیک توأم با عدالت اجتماعی» را می‌دادند (اسپوزیتو، ۱۳۸۹: ۱۴۳).

ج) استقلال

استقلال مقوله‌ای پر رنگ در زیست سیاسی ایرانیان در دو سده اخیر بوده است. از میانه سده نوزدهم میلادی با ادغام ایران در سیاست و بازار جهانی - نیروهای مختلف سیاسی و اجتماعی نسبت به حضور و نفوذ و دخالت قدرت‌های خارجی در ایران واکنش منفی نشان می‌دادند. این واکنش‌ها در دوره پهلوی نیز بروز و ظهوری وسیع داشت. اگر آماج اعتراضات و جنبش‌های استقلال طلبانه در دوره قاجار روسیه و انگلیس و در دوره پهلوی اول تا کودتای ۲۸ مرداد انگلستان بود، از آن پس این ایالات متحده آمریکا بود که به آماج اعتراضات و جنبش‌های استقلال طلبانه تبدیل شد. نمای کلی از مناسبات ایران و آمریکا در سه دهه پیش از انقلاب بویژه دو دهه ۳۰ و ۴۰ نشان می‌دهد که روابط دو کشور از وابستگی سیاسی آغاز و به حوزه‌های دیگر گسترش یافت. وابستگی نظامی، سیاسی و اقتصادی ایران به آمریکا را باید در شرایط و زمینه‌های فضای جنگ سرد تحلیل کرد. ساواک برای مبارزه با معترضان با کمک آمریکا تأسیس و سازماندهی شد. ارتش یعنی پایه اصلی قدرت رژیم شاه چه در داخل و چه در منطقه، با حمایت‌های مالی و تسلیحاتی و مستشاری آمریکا بود که توسعه یافت و مجهز شد. همچنین بخش وسیعی از موافقت‌نامه‌ها و سرمایه‌گذاری‌های خارجی در ایران طی دو دهه پیش از انقلاب به شرکت‌های امریکایی اختصاص داشت. در سال‌های ابتدایی دهه پنجاه حضور آمریکا در ایران آنچنان عادی و عمیق شده بود که شاه در یکی از نطق‌هایش به منافع آمریکا در ایران و به تبع آن ضرورت حضورش در ایران اشاره کرد «ایالات متحده بهتر از ما این دلیل ساده را می‌فهمد که منافع بسیار زیادی در ایران دارد. منافع اقتصادی مستقیم و منافع سیاسی غیر مستقیم» (بشیریه، ۱۳۹۳: ۶۴-۶۲؛ لیلان، ۱۳۹۲: ۲۴۶-۲۴۰). هر چه مناسبات ایران و آمریکا و به تبع آن وابستگی به آمریکا افزایش می‌یافت، زمینه برای اعتراض کنش‌گران سیاسی گسترش می‌یافت، چرا که در گفتمان انقلابی، رابطه شاه با آمریکا با عنوان «وابستگی» «نواستعماری» و «دست‌نشانگی» تلقی می‌شد (نجاتی، ۱۳۶۸: ۲۱۸ و ۲۱۷). از این رو یکی از اهداف مشترک گروه‌های معترض سیاسی، مبارزه با نظام پهلوی به عنوان «نظام سیاسی وابسته به قدرت‌های بزرگ جهانی - به ویژه آمریکا و انگلیس -» بود (بیل، ۱۳۶۹: ۸۸).

گروه‌های چپ گفتمان استقلال طلبی خود را بر مخالفت با امپریالیسم و دیکتاتوری وابسته بنا نهاده بودند. به‌رغم اختلاف نظر در میان گروه‌های چپ درباره شدت رابطه حکومت پهلوی با آمریکا - اختلاف نظر احمدزاده و جزنی (بهروز، ۱۳۸۰: ۱۱۰) - اما تمامی گروه‌های چپ این باور

مشترک را داشتند که سرمایه‌داری، امپریالیسم و بورژوازی وابسته، مظهر ضدیت با استقلال کشور قلمداد می‌شود. اهمیت مبارزه با امپریالیسم به حدی مهم - مبارزه اصلی - بود که طرح مبارزه برای دستیابی به حقوق اجتماعی و آزادی‌های مدنی در مقابل با آن، غیر مهم - مبارزه‌ای فرعی - (پیوندی، ۱۳۹۱: ۱۳۱؛ گرگین، ۱۳۶۳: ۹۸-۱۲۳) قلمداد می‌شد. از این رو هویت چپ در ایران پیشا انقلاب به مبارزه با «امپریالیسم و حکومت وابسته آن» گره خورده بود و نه حتی با مبارزه برای آزادی‌های سیاسی و اجتماعی (شوکت، ۱۳۷۹؛ شاکری، ۱۳۸۴ و ۱۳۸۶؛ بهروز، ۱۳۹۰).

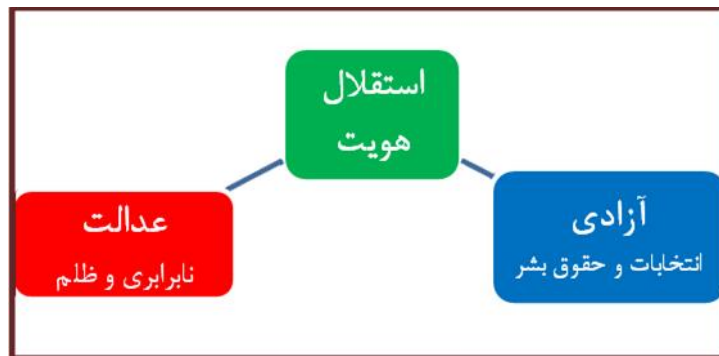
گروه‌های ملی‌گرا همانند چپ‌گرایان اما با ربانی متفاوت، استقلال را در مبارزه با تسلط کشورهای بیگانه بر منابع کشور معنی می‌کردند. مفهوم استقلال در نزد ملی‌گرایان به معنای خویشتن ملی و بازگشت به هویت ملی بود. از این رو جنبش ملی‌شدن صنعت نفت ایران، خاستگاه گفتمانی شد که ناسیونالیسم مفهوم محوری آن را تشکیل می‌داد (کاتم، ۱۳۷۱: ۵۳-۲۵). این گفتمان خط مشی خود را در مقابل دولت‌های استعمارگر - شرق و غرب - به گونه‌ای شکل داد که بازگشت به هویت ملی کانونی‌ترین مفهوم آن بود. در واقع این گفتمان بیان‌کننده جنبش «دمکراتیک ناسیونالیستی» (خسرو خاور، ۱۳۹۱: ۱۵۵) بود. اگر گروه‌های چپ میان عدالت و استقلال رابطه برقرار کردند، گروه‌های ملی‌گرا میان آزادی، دموکراسی و استقلال رابطه برقرار کردند: مبارزه با «قدرت‌های استعماری»، مبارزه با «حکومت‌های دست‌نشانده خارجی و عمال فساد» و «اعاده حیثیت و استقلال ایران و برقراری حکومت ملی» (نجاتی، ۱۳۷۱: ۱۴۶؛ کریمی مله، ۱۳۷۵: ۳۷؛ رهبانی، ۱۳۸۹: ۴۳).

خاستگاه مفهوم استقلال همانند دو مفهوم دیگر گفتمان انقلاب - آزادی و عدالت - در نزد گروه‌های اسلام‌گرا در ذیل هویت دینی - شیعی تعریف می‌شد (مهرآیین، فاضلی، ۱۳۸۶: ۱۵۹). امام خمینی و شریعتی با برسازی این هویت، توانستند ارتباطی سازوار میان مفاهیم سه‌گانه انقلاب - آزادی، عدالت و استقلال - با ارکان و عناصر دین اسلام و مذهب شیعه برقرار سازند و از این طریق آغازی برای به صدا در آوردن گفتمان گروه‌های اسلام‌گرا در میدان سیاست ایران باشند (سعید، ۱۳۷۹: ۲۰؛ حسینی‌زاده، ۱۳۸۶: ۲۶۸ و ۱۷). اساساً یکی از آرمان‌ها و اهداف گروه‌های اسلامی، مبارزه با وابستگی به امپریالیسم و ایجاد کشوری مستقل بود (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۶۰۷). اعتراض علنی آیت الله خمینی علیه قرارداد کاپیتولاسیون (روحانی، ۱۳۵۹: ۷۲۶، بشیریه، ۱۳۹۳: ۹۸-۹۹) نشانه میزان اهمیت موضوع استقلال برای گروه‌های اسلامی بود. در این فضای گفتمانی ما با نوعی ناسیونالیسم اسلامی مواجه می‌شویم که با ناسیونالیسم ملی و شاهنشاهی متفاوت است.

ناسیونالیسم اسلامی یا شیعی قرائتی نوین از آموزه‌های سیاسی تشیع بود که توانایی تحلیل تحولات بنیادین را داشت و برای مبارزه مبتنی بر اصول دینی و مذهبی برنامه و هدف ارائه می‌کرد. مهم‌ترین وجه این ناسیونالیسم «ایدئولوژی» آن بود (بشیریه، ۱۳۹۳: ۱۲۰-۱۱۹) که برای دوران غیبت امکان وجود حکومت عادلانه و مقدس را فراهم می‌دید.

اگر نقطه کانونی استقلال را هویت بدانیم، آنگاه بحث بازگشت به خویشتن در گفتمان انقلاب در ضدیت با استکبار- غرب و شرق- و همچنین استبداد- حکومت وابسته- ظهور می‌یابد. مبتنی بر همین مرکزیت بود که غرب‌زدگی در هر سه گروه، با تفسیری خاص، مذموم تلقی می‌شد.

تفاوت رهیافت‌ها که برگرفته از خاستگاه‌ها و روایت‌های گوناگون گروه‌های مبارز بود، نوع مواجهه گروه‌ها با هر یک از مفاهیم سه‌گانه را سامان می‌داد. در حاشیه قرار دادن آزادی و دموکراسی و برجسته‌سازی عدالت و استقلالی که معطوف به طبقات فرودست می‌شد، رهیافت گروه‌های چپ را در مبارزه شکل می‌داد. گروه‌های ملی‌گرا بیشتر از دو مفهوم آزادی و استقلال سخن می‌گفتند و عدالت را در ذیل این دو مفهوم قرار می‌دادند. به همین دلیل عدالت در گفتمان ملی‌گراها در حاشیه قرار داشت. نزد گروه‌های اسلامی هر سه مفهوم دارای وزن تقریباً مشابهی بودند و البته قیدی اسلامی برای هر سه مفهوم در این قلمروی گفتمانی - اسلام سیاسی - قرار داشت.



شکل ۴-۳ اندیشه‌های کانونی انقلاب اسلامی

اندیشه کانونی سلطنت پهلوی

اندیشه کانونی گفتمان انقلاب ۵۷ در برابر اندیشه کانونی نظام سیاسی مستقر (به عنوان گفتمان رقیب) بروز و ظهور پیدا کرد. سه اندیشه کانونی گفتمان انقلاب - آزادی، استقلال و عدالت - در

فضا و زمینه‌ای شکل یافتند که حکومت پهلوی دوم در دو دهه منتهی به انقلاب به دو مفهوم کانونی اقتدار و پیشرفت یا توسعه متکی بود. دو مفهومی که در شرایط سده بیستم دارای وجهی پارادوکسیکال بودند. اقتدار، مفهومی پیشامشروطه‌ای و پیشرفت یا تجدد، مفهومی پسامشروطه‌ای بود. در این ایدئولوژی عناصری همانند انقلاب سفید، «ناسیونالیسم شاهنشاهی»، عرفی‌گرایی، شبه بومی‌گرایی، شبه مذهب‌گرایی و شبه دموکراسی خواهی وجود دارد (اکبری و بیدگلو، ۱۳۹۰: ۱۵-۸). از میان این عناصر، ناسیونالیسم شاهنشاهی در مرکزیت میدان ایدئولوژی نظام سیاسی قرار داشت. ناسیونالیسم شاهنشاهی شکل تکامل یافته «هویت ایرانی متجدد» (اکبری، ۱۳۸۴: ۲۹۵-۲۸۵) پهلوی اول بود. هویتی که هویت‌های دیگر-دینی، سکولار، چپ، قومی و ایلیاتی- را حاشیه‌ای یا سرکوب می‌کرد. عنصر مرکزی ناسیونالیسم شاهنشاهی یا همان هویت ایرانی متجدد، شاه و قدرت بی‌رقبش بود. برتری یافتن این هویت در دوران پهلوی زمینه بازگشت قدرت شاه را به دوران پیشامشروطه فراهم ساخت. چرا که در تعبیرات خود شاه نظام شاهنشاهی «اساس هویت ملی ایرانیان» تلقی می‌شد (پهلوی، ۱۳۵۶: ۷۸ و ۲۶۵). پیشرفت و توسعه نیز در درون همین هویت معنی مییافت. به این معنا که هویت نوین ایرانی با فاصله گرفتن از دنیای سنت و رهسپاری به «سوی تمدن بزرگ» اعتلا می‌یافت (پهلوی، ۱۳۵۶: ۲۹۰-۲۹۷). در ادامه مقاله به منظور فهم دقیق‌تر، توضیحاتی درباره دو مفهوم اقتدار و پیشرفت در گفتار رسمی رژیم پیشین ارائه می‌شود.

الف) اقتدار سلطنت پهلوی دوم

اقتدار پهلوی دوم به سه دوره قابل تقسیم است. دوره اول را کی توان «دوره شاه ضعیف» نامید که از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ را در برمی‌گیرد. در این دوره، قدرت در دست مردم، مجلس و دولت منتخب مجلس قرار داشت. دربار و شاه نیز در حاشیه قدرت قرار داشتند. در دوره دوم، که می‌توان آن را دوره «ظهور شاه اقتدارگرا» نامید شامل سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲ است. در این دوره، شاه و دربار، آرام آرام در مرکز دایره قدرت قرار می‌گیرند و با قدرت برآمده از کودتا، مخالفان خود را سرکوب و از صحنه سیاست رسمی خارج می‌کنند. در این دوره، مجلس و دولت تا حدودی دارای قدرت هستند. اما با گذر زمان میزان قدرت شاه و دربار بر مجلس و دولت فزونی می‌یابد. در دوره سوم که می‌توان آن را دوره «شاه نظامی» قلمداد کرد از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ را در برمی‌گیرد. در این دوره، شاه به عنوان محور و مرکز قدرت شناخته می‌شود. در این دوره،

اساساً مجلس و دولت در حاشیه قرار می‌گیرند. نظام برنامه‌ریزی کشور - سازمان برنامه - خارج از دولت متولی تدوین برنامه توسعه کشور می‌شود. به واقع شاه در این دوره بر ارتش، دولت و مجلس حکمرانی می‌کرد. دربار در این دوره حتی حوزه‌های فرهنگ را نیز از طریق نهادهای تحت حمایت خود (غالباً فرح) تحت مدیریت و کنترل درمی‌آورد (پهلوی، ۱۳۸۲: ۳۱۹؛ بروجردی، ۱۳۷۷: ۴۲).

تعمیق قدرت شاه در دوره سوم، دو نتیجه را در روابط قدرت درون حاکمیت در برداشت. نخست آن که شاه در پایان دهه ۴۰ به نوعی «خود شیفتگی»، «اعتماد به نفس کاذب» و «توهّمات عظمت‌گرایانه» دچار شد. اراده خود را برای حل تمام امور سیاست داخلی، خارجی و مشکلات اقتصادی حتی بارش باران و حل بحران کمبود آب کافی می‌داند. او تصور می‌کرد در این رسالت ملی‌اش از غیب حمایت می‌شود و هر کس با او درافتد برخوردار افتاد: «... بر اثر تجربه دریافتیم که هر کس با من در بیفتد پایان غم‌انگیزی پیدا می‌کند. عبدالناصر.. جان و رابرت کندی ... خروشچف و... این لیست پایان ندارد. همین فرجام در انتظار دشمنان داخلی من نیز هست؛ مصدق را ببین، همین طور قوام را...» (غنی، ۱۳۶۱: ۱۱۴؛ روحانی، ۱۳۷۰: ۴۵۰ و ۴۵۱). نتیجه دوم اقتدار شاه را باید در اطرافیان شاه مشاهده کرد. این اقتدار به صورت تملق و ریای افسارگسیخته، خود را در دربار و دولت نشان داد (بیل، ۱۳۶۹: ۱۷۲).

اقتدار شاهنشاهی به دلیل نامتجانس بودنش با شرایط زمانه، هم در شکل‌یابی و هم در اعمال، با اختلال مواجه شد. بر خلاف کسانی که درصدد بودند اقتدار شاه را همانند شاهان پیشین جلوه دهند، واقعیت به گونه‌ای بود که امکان بازتولید اقتدار به سبک شاهان قبل از پهلوی، فراهم نبود. ارتش، نفت، نظام بروکراسی و طبقه متوسط از یک سو و پشتیبانی قدرت‌های جهانی از پهلوی از سوی دیگر، پایدار و همه‌جانبه نبود. قدرت‌های خارجی با تغییر استراتژی خود در قبال نظام سیاسی ایران، زمینه‌های بروز ایجاد فضای باز سیاسی را آماده کردند. ظهور و بروز این شرایط در واقع نشانگر اختلال در بنیان‌های نظامی بود که مبتنی بر اقتدار شاهانه سامان یافته بود.

ب) توسعه و پیشرفت آمرانه

مسئله کانونی نظام پهلوی همانند دوران مشروطه «جبران عقب‌ماندگی» بود. در واقع از سه مفهوم عدالت، قانون و پیشرفت دوران مشروطه، مفهوم منتخب نظام شاه، پیشرفت بود. محمدرضا شاه در نقش ایدئولوگ نظام، سه کتاب تحریر کرد، کتاب «ماموریت برای وطنم» که آن را در

دهه ۱۳۳۰ را برای بیان نقش و اهداف خود نوشت. کتاب دوم «انقلاب سفید» بود که آن را در دهه ۱۳۴۰ در بیان وضعیت موجود و چگونگی اقدامات برای رهایی از عقب ماندگی‌ها تدوین کرد و کتاب سوم «به سوی تمدن بزرگ» را که در اوج اقتدار خود در میانه دهه ۱۳۵۰ برای ترسیم آینده ایران تحت سلطنتش و از جمله دستیابی کشورش به رتبه پنج کشور نخست جهانی تألیف کرد (پهلوی، ۱۳۵۶: ۳۲-۱۸). شاه در هر سه کتاب به دنبال پیشرفت همه جانبه در درون گفتمان مدرنیسم بود (بشیریه، ۱۳۸۳: ۲۱ و ۲۲). پیشرفت در همه چیز و ادغام یکپارچه تمامی هویت‌های گوناگون و متنوع در درون هویتی واحد و یگانه که در بردارنده هویت تاریخی ایران-هویت شاهنشاهی- و مبتنی بر تجدید فرهنگ کهن بود. هویتی که می‌توانست با اتصال هویت‌های همسوی پراکنده به یک‌دیگر و طرد هویت‌های زائد، نوید بخش تمدن و هویت نوینی باشد که خود آن را تجدید حیات تمدن شاهنشاهی ایران در جهان معاصر می‌نامید.

انقلاب سفید و توسعه صنعتی

در دهه چهل دو رویداد مهم وقوع یافت، که آثار آن در میدان سیاست و اجتماع بسیار عمیق بود. رویداد نخست برنامه انقلاب سفید بود که در کانون آن اصلاحات ارضی (۱۳۴۲) قرار داشت و رویداد دوم برنامه‌های سوم (۱۳۴۶-۱۳۴۲) و چهارم (۱۳۵۱-۱۳۴۷) توسعه اجتماعی اقتصادی و اجتماعی بود. این دو برنامه منجر به تغییراتی در ساختار اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه شد.

انقلاب سفید با دو خاستگاه خارجی و داخلی همبسته، آغاز و به پایان رسید. خاستگاه خارجی به روند حضور و نفوذ آمریکا در منطقه خاورمیانه باز می‌گردد. خاستگاه داخلی انقلاب سفید، امکان حذف قدرت‌های محلی و افزایش قدرت مرکزی - شاه و دولت - را فراهم می‌کرد. حاصل جمع این خاستگاه‌ها روند انقلاب سفید را در تئوری رشد اقتصادی و به تبع آن تئوری‌های مبتنی بر جامعه‌گذار ایران خلاصه می‌کرد (توفیق، ۱۳۸۵: ۱۲۱-۱۱۹). این تئوری دو پیش‌فرض مهم را در بر گرفت. نخست آن که فاصله میان جامعه عقب‌مانده ایران با جوامع پیشرفته غربی بسیار فراوان است و دوم این که راه موفقیت ایران، گذر از جامعه کنونی و واصل شدن به رفاه و پیشرفت جوامع غربی و توسعه یافته است. در این مورد هیچ بحثی از توسعه سیاسی نبود. تعبیر واقعی این وضعیت این بود که فاصله میان توسعه اقتصاد - اجتماعی با توسعه نهاد سیاست افزایش می‌یافت. در نتیجه، تعارض در ساختارها - اقتصاد، فرهنگ و سیاست - و گروه‌های استراتژیک -

بروکراتیک، دربار و نخبگان محلی - ایجاد شد. افزون بر نکته بالا باید توجه داشت که روند ناقص توسعه در اقتصاد و اجتماع و همچنین در نهاد سیاست منجر به رخداد شبه توسعه در هر دو ساحت اقتصاد و اجتماع از یک سو و نهاد سیاست از سوی دیگر شد.

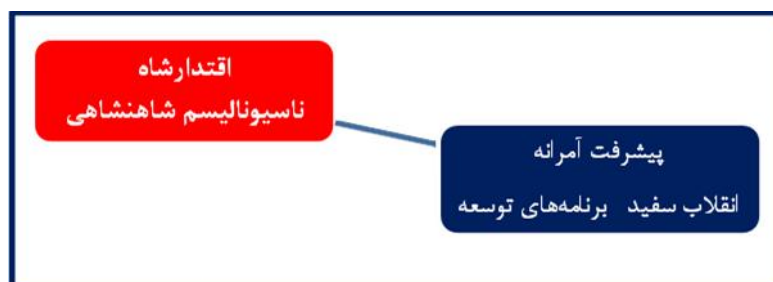
شاه در نوشته‌ها و سخنرانی‌هایش این رویداد را به نبوغ فکری خود نسبت می‌داد (پهلوی، ۱۳۴۵: ۲۳ و ۲۲). دال‌های اتخاذ شده از سوی شاه برای این مدلول عبارت بودند از «انقلاب ما»، «فلسفه من» و «فلسفه اجتماعی من» (شاعری، ۱۳۵۰: ۲۰). شاه در ملاقات‌های خود با سران کشورها، همیشه از انقلاب سفید به عنوان عصر رنسانس ایران یاد می‌کرد (اورنگ، ۱۳۴۹: ۲۵۰). شاه در مکاتبات خود نیز انقلاب سفید را به عنوان راهکار اصلی خروج ایران از «وضع ناگوار قرون وسطایی»، «آزادی دهقانان از چنگال ظلم و ستم» و «حصر نیمی از جمعیت کشور (عدم مشارکت سیاسی و انتخاباتی زنان)» و رسیدن به «تمدن شکوهمند آریایی» و قرار گرفتن در رتبه «پنج کشور نخست دنیا» (پهلوی، ۱۳۴۵: ۴۳ و ۲۳۴) اعلام می‌کرد.

برنامه‌های توسعه

از آن‌جا که شعار دولت مدرن مطلقه پهلوی تغییر جامعه سنتی به جامعه مدرن بود؛ تغییرات اجتماعی و اقتصادی نیز در جهت ایدئولوژی حاکم در جریان بود. در اسفند ۱۳۲۷ سازمان برنامه به دولت واگذار و ابتهاج از ریاست سازمان برکنار شد (لیلاز، ۱۳۹۲: ۴۴). با این تغییرات، شاه دارای اختیارات کامل بر روند برنامه‌ریزی در سازمان شد. از نظر شاه سه مولفه نفت، امنیت و ارتش ارکان برنامه‌ریزی را تشکیل می‌دادند؛ به همین دلیل برنامه‌ریزی و تعیین رشد بودجه ارتش و امنیت، حتی خارج از حیطه وظایف سازمان برنامه قرار داشت (لیلاز، ۱۳۹۲: ۲۳۷). رشد اقتصادی ایران در این سه دوره، بعلاوه رشد درآمدهای نفتی منجر به تحکیم قدرت شاه و تثبیت حضور وی در تدوین برنامه‌ریزی‌های توسعه شد. از این رو برنامه‌ریزی در ایران را می‌توان با اغماض در دو مؤلفه صنعتی‌سازی و تجاری‌سازی با محوریت نظام سیاسی (شاه و دربار) دانست (لیلاز، ۱۳۹۲: ۲۰ و ۱۳۷). در این فضای دیوان‌سالاری و منطبق برنامه‌ریزی، شاه به عنوان «خدایگان کشور» (لیلاز، ۱۳۹۲: ۲۳۷؛ خیرخواهان، ۱۳۸۹: ۱۴۱) دارای جایگاه برتر در همه شئون بود. در انتهای برنامه پنجم قدرت شاه به گونه‌ای بود که نظم برنامه‌ریزی به اراده و خواست شاه، تغییر و تنظیم می‌شد (علم، ۱۳۷۷: ۸۰-۷۸). در سال‌های پایانی نظام پهلوی، پادشاه دوم همانند پادشاه نخست، باوری به برنامه‌ریزی‌های میان مدت و سازمان برنامه نداشت. به همین دلیل شاه در اوایل

سال ۱۳۵۷ اعلام کرد که دیگر کشور نیازی به برنامه‌های پنج‌ساله ندارد (رضوی و وکیل، ۱۹۸۴: ۳۶ و خیرخواهان، ۱۳۸۹: ۱۴۲) چراکه برنامه‌های بلند مدت - به سوی تمدن بزرگ - با بودجه‌های سالیانه، مناسب‌ترین راهبرد برای رسیدن به تجدد و کسب رتبه‌های برتر اقتصادی در بین پنج کشور نخست جهان است.

اجرای شدن برنامه‌های توسعه از یک سو منجر به ارتقاء شاخص‌های رفاه در شهرها شد و از سوی دیگر نابرابری میان شهر و روستا و همچنین نابرابری در درون شهر افزایش یافت. روند تجاری سازی منجر به خلق مشاغل واسطه‌ای، دلالی (علم، ۱۳۷۷: ۱۱۰ و ۱۱۱) و طبقات مرفه نوین شد. از سوی دیگر روند رو به رشد مهاجرت از روستا به شهر نیز ضمن ایجاد حاشیه‌های شهری، منجر به کاهش شاخص‌های تولید در بخش کشاورزی شد. پیامدهای متضاد برنامه‌ریزی توسعه و برنامه انقلاب سفید از یک سو و ایجاد اعتماد به نفس بالا بر اثر رشد قیمت نفت از جمله عواملی بودند که محمدرضا پهلوی مبتنی بر آن‌ها نگرش خود را نسبت به رویه‌های معمول برنامه‌ریزی میان مدت تغییر داد.



شکل ۴-۴ اندیشه کانونی سلطنت پهلوی

افق اجتماعی انقلاب اسلامی

افق اجتماعی انقلاب ۱۳۵۷ - نسبت جهان جنبش با جهان اجتماعی کلان - را باید در ارتباط با دو گونه از رخدادهای میان مدت و کوتاه مدت تبیین کرد. رخدادهای میان مدت شامل سه واقعه اشغال ایران و پیامدهای آن (۱۳۲۴-۱۳۲۰)، ظهور و سقوط دولت مصدق (۱۳۳۲-۱۳۳۰) و قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ است. رخداد کوتاه مدت نیز شامل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی سال‌های ۵۳ به بعد - گرانی کالا و مقابله با بازار - و اعلام فضای باز سیاسی - رخدادهای متعاقب آن، شب‌های شعرگوته، نامه اعتراضی و کلا، حقوق‌دانان و روزنامه‌نگاران، اعتراض‌های سلسله‌وار به چاپ یادداشتی در روزنامه اطلاعات علیه امام خمینی، «ایران و استعمار سرخ و سیاه» هفده دی‌ماه ۱۳۵۶ و

در نهایت راهپیمایی‌ها، تظاهرات و مبارزه علنی علیه رژیم طی بهمن ۱۳۵۶ تا بهمن ۱۳۵۷ بود. دهه ۲۰ شرایط کنش‌گری را به دلیل افول قدرت مرکزی و افزایش قدرت مجلس و مردم در میدان سیاست، تغییر داد. وقوع کودتای ۲۸ مرداد درست در نقطه مقابل یک دهه تجربه ملت ایران قرار داشت. گسست تجربی پدید آمده منجر به تغییر کنش سیاسی از منازعه مسالمت‌آمیز (سیاسی) به منازعه خشونت‌آمیز (چریکی) در دهه ۴۰ و تا حدودی دهه ۵۰ شد. وقوع رخداد ۱۵ خرداد، نیروهای مذهبی را نیز وارد مرحله نوینی از مبارزه سیاسی کرد. در واقع این سه رویداد به همراه خود، زمینه حضور و بروز همزمان سه جریان ملی، مذهبی و چپ را در اردوگاه اپوزیسیون سیاسی ایران فراهم کرد.

در بُعد اقتصادی نیز شرایط به سود شرکت‌های خارجی بویژه امریکایی پیش رفت. تراز تجاری ایران نیز تأثیر منفی بر جایگاه و نقش بازار و کنش‌گران سنتی آن گذاشت؛ به گونه‌ای که بازار سنتی تقریباً از گردونه رقابت تجاری خارج شد و دولت، مشی مستقلی از سیاست‌های اقتصادی را پیش گرفت. در سال ۵۳ شاه برای مقابله با گرانی‌های بی‌سابقه دستور داد حزب رستاخیز به عنوان مباشر اصلی مبارزه با گران‌فروشی، علیه بازار و کسبه‌ها اقدام کند.

نابرابری میان مناطق شهری و مناطق روستایی بُعد دیگری بود که در دهه ۴۰ و پنجاه روندی صعودی یافت. این نابرابری در تولید، خدمات و فرصت‌ها موجب نابرابری در استانداردهای زندگی شهری و روستایی شد. قلمروی نابرابری به تفاوت شهر و روستا محدود نماند. نابرابری درون شهری - طبقات اجتماعی نوکیسه و کارگران فقیر - و نابرابری شهر و حاشیه شهری - تهیدستان حاشیه‌ای - کالبد شهر بویژه کلان‌شهر تهران را به شهر تضادهای رنگارنگ تبدیل کرد. نماد این تضاد در ظهور تهیدستان در پیاده‌روهای شهر قابل مشاهده بود. در واقع پیاده‌روها نخستین مکان مواجهه غیر سیاسی شهر با نظام بود (بیات، ۱۳۹۱: ۱۰۹).

این رویدادها تصویری از وابستگی نظام سیاسی را حک و شرایط نیمه استعماری گذشته - پس از انقلاب مشروطه - را در اذهان تداعی کرد. کنشگران جنبش، مبارزه خود را در دو لایه مبارزه با شاه به عنوان مستبد و مبارزه با شاه به عنوان وابسته به قدرت‌های بیرونی - امپریالیسم - تعریف کردند.

به این ترتیب، سه مفهوم کانونی جنبش ۵۷ که در فضایی مملو از بی‌عدالتی، خفقان، سرکوب و احساس وابستگی رژیم به غرب شکل یافت؛ امکان بروز تاریخ‌مندی جنبشی با هویتی مشترک و هم‌بسته میان گروه‌های مبارز را فراهم کرد.

تاریخ‌مندی انقلاب اسلامی

تاریخ‌مندی انقلاب اسلامی ایران منجر به ظهور و بروز «گفتمان انقلابی» شد. گفتمانی که بر گرفته از دو گفتار اسلام انقلابی و ایدئولوژی‌های چپ؛ و مبتنی بر سه مفهوم آزادی، عدالت و استقلال، «جامعه عادلانه» را سامان می‌داد. اگر تاریخ‌مندی مشروطه عبارت از ایجاد مفهوم «حق حاکمیت مردم» و تغییر مکان حق و اعمال آن از شاه و دربار به مردم و مجلس بود. تاریخ‌مندی انقلاب اسلامی از طریق بازتولید «حقوق اساسی مردم» (شامل حقوق سیاسی و اجتماعی و اقتصادی) و تلاش برای استقرار جمهوریت، تحکیم استقلال، توسعه آزادی‌ها و برقراری عدالت اجتماعی معنا یافت. فرآیند تاریخ‌مندی در این دو جنبش حاکی از تعمیق مفهوم حق تعیین سرنوشت از سوی مردم بود. در این فرآیند بود که امکان جداسازی ملت به مثابه خاستگاه مشروعیت نظام سیاسی با گذر زمان ناممکن و رابطه قدرت با مردم، دو سویه تعریف شد. روابطی که حاکمیت صرفاً در نقش و کیل مردم ظهور می‌یافت.

حیات اجتماعی برگرفته از تاریخ‌مندی انقلاب اسلامی

تاریخ‌مندی حاصل از انقلاب اسلامی - گفتمان انقلابی - اثر عمیقی بر حیات اجتماعی ایرانیان گذارد. مردم در انقلاب ۵۷ توانستند با اسقاط حکومت برآمده از کودتا، تحقیرشدگی خود در کودتای ۱۳۳۲ را تبدیل به اعتماد به نفس ملی و به تبع آن، حیات اجتماعی نوینی در سه بُعد ذهنی، عینی و ساختاری کنند.

بُعد ذهنی

حیات اجتماعی برگرفته از انقلاب ۵۷ همانند انقلاب مشروطه دربرگیرنده مفهوم حق تعیین سرنوشت بود. با این تفاوت که در دوره مشروطه این مفهوم رویکردی حقوقی داشت و خود را در مجلس شورای ملی نمایان کرد و در دوره انقلاب ۵۷ رویکردی سیاسی داشت و خود را در نفی سلطنت بروز داد. مشروطه مفهوم حق تعیین سرنوشت را از عدم به وجود ذهنی تبدیل کرد. انقلاب ۵۷ با تغییر ساختار حکومت از سلطنت به جمهوری، حق تعیین سرنوشت را به مثابه گفتمان انقلابی بازتولید کرد. بنابراین جنبش ۵۷ در ادامه جنبش مشروطه، حق اعطا شده به ملت را که سلطنت پهلوی از آن ستانده بود از طریق حذف سلطنت و استقرار نظام جمهوری مجدداً به مردم اعطا کرد.

رویکرد اسلام انقلابی، مفهوم «حق تعیین سرنوشت» را در ذیل مفهوم «امت و امامت» (شریعتی، ۱۳۸۲: ۵۴ - ۳۵) معنا کرد. در این رویکرد ملت به امت تبدیل شد و با این تغییر، نقش رهبری به مرکز میدان کنش انقلابی تغییر یافت (متقی، ۱۳۹۱: ۱۸۵ - ۱۸۲). این تفسیر، جنبش ۵۷ را به مظهر اراده شخصیتی فرهمند که امت تابع آن است، تحویل داد. در رویکرد غیر دینی - ایدئولوژی مبارزه طبقاتی - گفتمان انقلابی خود را در روشنفکری ایدئولوژیک (آجودانی، ۱۳۸۵) بازتولید کرد. هژمونی این گفتمان در ابتدای انقلاب همسو با مسیر انتخاب شده از سوی رهبری انقلاب، فضای تنفس جدیدی را در سپهر فرهنگ و سیاست ایجاد کرد. فضایی که از یک سو توانایی بالایی در بسیج‌کنندگی، هدایت و رهبری نیروها علیه امپریالیسم (استکبار) داشت و از سوی دیگر قدرت سرکوب بالایی در طرد مخالفان و منتقدان رویه‌ها و اهداف انقلاب داشت.

بُعد عینی (کنشی)

مشارکت سیاسی به مثابه وجه کنشی جامعه در تاریخ‌مندی انقلاب ۵۷ بروز و ظهور یافت. حق تعیین سرنوشت به صورت حضور توده‌ای - حضور مردم در فضای عمومی شهر، راهپیمایی و تظاهرات - بود. گفتمان انقلابی خود را در بُعد سیاست، در جمهوریت و در بُعد اجتماع، در تجمع و حضور بیشمار مردمی، در بُعد فرهنگ، در فرهنگ توده‌وار و در بُعد اقتصاد، بر تولید انبوه استراتژیک در مقابل تولید مبتنی بر منافع اقتصادی بروز داد. نقطه عطف تمامی این چهار عرصه، حضور توده‌وار مردم در صحنه بود. از این رو بود که جمهوریت نظام بر توده مردم استوار شد. به تبع این حیات جدید، مجلس شورای اسلامی به مثابه نماینده توده مردم - «میزان، رأی مردم است» - در «رأس امور» قرار گرفت.

برگزاری انتخابات با حضور بیشمار مردم، برگزاری تجمعات و راهپیمایی‌های متعدد و برگزاری نماز جمعه^۱ در شهرها نماد مشارکت سیاسی برآمده از «حق تعیین سرنوشت» قلمداد شد. نمونه عینی این بروز را باید در تصرف سفارت امریکا (تسخیر لانه جاسوسی) دانست. تجمع بزرگ مردم بر خلاف دوره مشروطه که در درون سفارت‌های خارجی و علیه حکومت مرکزی صورت می‌گرفت، نخستین تحصن مردمی بود که درون و بیرون از سفارت خارجی و در پشتیبانی از نظام سیاسی برگزار می‌شد.

۱. برگزاری راهپیمایی روز قدس و برایی نماز جمعه به امامت آیت‌الله طالقانی و با حضور سه میلیون جمعیت (روزنامه کیهان ۲۷ مرداد ۱۳۵۸).

بعد ساختاری

پس از پیروزیِ رویکرد انقلابی بر رویکرد ناسیونالیسم شاهنشاهی، نهادهای سیاسی و اجتماعی معطوف به قدرت برگرفته از اسلام انقلابی شکل یافتند. قدرت پدیدار شده که ترکیبی از مذهب و سیاست بود منجر به ایجاد ساختارها و نهادهایی شد که «اندیشه دینی» (کمالی، ۱۳۸۱: ۱۷-۱۳) در آن نقش مهمی داشت.

در ساختار تقنینی، علاوه بر نهادهای پیشین، مجلس خبرگان و شورای نگهبان تأسیس شدند. در ساختار نظامی، سپاه پاسداران، کمیته‌های انقلاب و بسیج مستضعفین در کنار ارتش، شهربانی و ژاندارمری تأسیس شدند. به موازات وزارت کشاورزی، نهاد جهاد سازندگی تأسیس شد. دو بنیاد کمیته امداد امام خمینی و بنیاد مسکن نیز همجوار سازمان بهزیستی و وزارت مسکن و شهرسازی تشکیل شد. در زمانی که وزارت خارجه هنوز جایگاه و نقش خود را سامان نداده بود، نهاد «نهضت‌های آزادی‌بخش» شکل یافت که وظیفه‌اش یاری‌رسانی به مردم کشورها، بویژه کشورهای اسلامی، برای رهایی از استکبار و استبداد بود.

اما مهمترین تغییر ساختاری در قانون اساسی رخ داد. اصل پنجم قانون اساسی به عنوان رکن اساسی نظام جمهوری اسلامی، نهاد «ولایت فقیه» را تعیین کرد. این نهاد در واقع صورت سازمانی ایده امت و امامتی بود که اسلام انقلابی از آن یاد می‌کرد.

بنابراین تاریخ‌مندی انقلاب اسلامی معطوف به نهادهایی شد که وجه انقلابی و توده‌وار آن بارز بود. نهادهای نوین با نقد نظام بروکراسی متعارف، درصدد نهادینه کردن کنش‌های معطوف به ارزش - کنش انقلابی - بودند، که اولاً؛ در مرکز آن مردم قرار داشتند و ثانیاً؛ کنش انقلابی معیار کنش هدفمند و استراتژیک کنش‌گران بود.

تغییر حیات اجتماعی حاصل از انقلاب اسلامی به نهادهای دولتی و عمومی محدود نماند. فضای عمومی و زیست شهری نیز متأثر از این تاریخ‌مندی - گفتمان انقلابی - شدند. نمای عمومی شهرها - پارک، خیابان، پیاده‌رو و نمای ساختمان‌ها - برگرفته از رهیافت انقلابی بود، بویژه که به فاصله نزدیکی، جنگ عراق علیه ایران - ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ تا ۲۷ تیرماه ۱۳۶۷ - نیز آغاز شد. شهر، مؤلفه‌ای جز مکان پشتیبان برای جبهه قلمداد نمی‌شد. در این فضای گفتمانی بود که زیباسازی شهری، تبلیغات شهری و آگهی‌های بازرگانی در تلویزیون به عنوان نماد سرمایه‌داری قلمداد می‌شدند. دیوارهای شهر، مکان نمایش انقلاب و ارزش‌های برگرفته از اسلام انقلابی بودند. این فضای گفتمانی حضورش به روستاها نیز رسید. شعارنویسی و منازعات معمول شهری به نوعی در

روستاها نیز مشاهده می‌شد. سنگرهای بازسازی شده از میدان جنگ در شهر و روستا و حضور بسیج در آن مکان‌ها، اساساً نمای شهر و روستا را به میدانی از منازعات برگرفته از گفتمان انقلابی تبدیل کرد.

علاوه بر فضای عمومی شهر و روستا، شهروندان نیز حامل این ارزش‌ها شدند. ظرف مدتی نه‌چندان زیاد، ارزش‌های گفتمان انقلابی خود را در مناسبات اجتماعی، و زیست شهروندان-پوشش، خوراکی و اوقات فراغت- نشان داد. از جمله اثرات مهمی که گفتمان انقلابی بر روابط اجتماعی گذاشت، موضوع حضور اجتماعی و حجاب زنان بود. چندی بعد از پیروزی انقلاب بود که آرام آرام موضوع حجاب زنان در فضای عمومی مطرح شد. در نهایت روند اجباری شدن حجاب زنان در نسبت وثیقی با گفتمان انقلابی تبدیل به یک هنجار عمومی شد. در این گفتمان زن بی‌حجاب مدلولی جز ضد انقلاب نیافت و حجاب مدلولی جز منش انقلابی پیدا نکرد. در واقع پس از پیروزی انقلاب بود که حجاب زنان تبدیل به ارزش بنیادین اسلام انقلابی و زنان تبدیل به یکی از حاملان این نماد و ارزش بنیادین انقلاب شدند.

فضای گفتمانی انقلاب ساختارها و قواعد اقتصادی و فرهنگی را نیز تحت تأثیر خود قرار داد. نظام بانکی و رهیافت‌های اقتصادی مکان منازعاتی شد که برگرفته از رویکرد گفتمانی بود. اگر چه میان کنش‌گران انقلابی از همان آغاز در این خصوص، اتفاق آرا وجود نداشت؛ اما فی‌الجمله فقیهان و کارشناسان اقتصادی درباره تغییر وضعیت نظام اقتصادی پیشین به توافق رسیده بودند.

توافق دیگری که میان انقلابیون رخ داد و به صورت هم‌نوا تبدیل به یک مطالبه انقلابی شد، تغییر در فضای دانشگاه‌ها بود. همان‌گونه که اقتصاد باید با قید اسلامی ترکیب می‌شد دانشگاه نیز باید در روند اسلامی شدن همپای انقلاب حرکت می‌کرد. حرکتی که با نام انقلاب فرهنگی از آن یاد می‌شد. هم‌جوار با دانشگاه، بخش‌های فرهنگی نیز از حیات نوینی برخوردار شدند. در این میان سینمای دهه ۶۰ نماد تغییر بخش فرهنگ-تئاتر، کتاب، مطبوعات، هنرهای تجسمی و موسیقی- محسوب می‌شد.

نتیجه‌گیری

دغدغه کانونی این نوشتار فهم انقلاب اسلامی و به تبع آن فهم تحولات اجتماعی پس از انقلاب، به عنوان دو پدیدار به هم پیوسته، است. رهیافت این نوشتار مبتنی بر برقراری رابطه میان تاریخ‌مندی جنبش اجتماعی و حیات اجتماعی است، بدین گونه که اولاً؛ انقلاب اسلامی تولیدکننده

تاریخ‌مندی است و ثانیاً؛ بخشی از حیات اجتماعی متأثر از تاریخ‌مندی مزبور شکل یافته است. بر این اساس اگر تاریخ‌مندی را شکل ذهنی (Subjective) انقلاب اسلامی بدانیم؛ حیات اجتماعی را می‌توان شکل عینی (Objective) آن قلمداد کرد. از این رو می‌توان ادعا کرد که انقلاب اسلامی حیات اجتماعی ایرانیان را در ذیل تفسیری دیگر از مشروطه، سامان داد و به تبع آن، منجر به تحولات بنیادین جامعه ایرانی شد.

توضیح این که حق تعیین سرنوشت در دوره انقلاب اسلامی خود را در نهاد سیاست نشان داد. نفی سلطنت و ظهور جمهوری، ثمره بازخوانی این حق بود، که مجدداً به مردم بازگردانده شد. این باز تولید حق در ذیل گفتمان انقلابی، تحویل و جامعه حیات جدید خود را در رابطه امت-امام باز تعریف کرد. همچنین حق تعیین سرنوشت در این گفتمان در معنای مبارزه علیه استبداد و استکبار خود را نشان داد. با توجه به غلبه اندیشه دینی در دوره آشکار جنبش، حیات جدید برگرفته از انقلاب ۱۳۵۷ مجدداً امر سیاسی را ذیل امر ماورایی قرار داد.

به عبارت دیگر وقتی می‌گوییم انقلاب اسلامی بر حیات اجتماعی اثر گذاشت، به این معنا است که حیات برگرفته از انقلاب، تمام وجود فرد و جامعه را فرا گرفت. درست همانند شخصیت انقلابی رمان «دکتر ژیاگو» که تمام حیاتش، هنگام مبارزه و بعد از پیروزی انقلاب، در کنش انقلابی خلاصه می‌شد. زندگی روزمره (از جمله نامزدش) تبدیل به امری نادیده و در ذیل زندگی انقلابی نهان شد. تمام زندگی عبارت شد از حیات انقلابی، حیات انقلابی‌ای که تفسیری ویژه از ارزش‌ها، باورها، نمادها و کنش‌ها را ترویج می‌کرد.

بنابراین حق تعیین سرنوشت از سوی مردم، مفهوم مرکزی جنبش‌های اجتماعی مشروطه و انقلاب اسلامی- با تفاسیری خاص- مبتنی بر اندیشه‌های کانونی و تاریخ‌مندی آنان ظهور و بروز تاریخی یافت. این بروز تاریخی، همان حیات اجتماعی نوینی- در ابعاد ذهنی، کنشی و ساختاری- بود که تحولات اجتماعی بر محور آن حرکت می‌کردند.

امر سیاسی^۱- مناسبات و منازعات سیاسی-، امر اجتماعی^۲- انتظام‌دهی به مناسبات اقتصادی، اجتماعی، علمی و فرهنگی- امر دینی^۳- مناسبات کنش‌گر با دین و دینداری، مناسبات دین با سیاست و مناسبات دین با روشنفکری- و زندگی روزمره^۴ به عنوان چهار حیطه تحولات اجتماعی پس از انقلاب اسلامی، در ذیل اسلام سیاسی قرار گرفتند؛ چرا که اسلام سیاسی تعیین‌کننده

1. The Political
2. The Social
3. Religiousness
4. Everyday Life

دو گانه‌های ارزشی این عرصه‌ها بود. پس از انقلاب اسلامی بود که برای نخستین بار مردم ایران، زیستی را تجربه کردند که تمام عرصه‌های حیات اجتماعی‌اش از یک منشاء هدایت می‌شد. همچنان که ارزش داورى‌های جامعه به یک قلمرو معطوف می‌شد. انقلاب اسلامی، اسلام سیاسی را تبدیل به سنگ محک و ترازویی کرد که اندیشه‌ها و کنش‌ها با آن سنجیده می‌شد. همچنین این انقلاب، ساختار و مناسبات اجتماعی را در ذیل تفسیری سیاسی از امر دینی قرار داد. به تبع این تفسیر بود که امر اجتماعی به مثابه بخشی از مناسک دینی تعبیر شد.

منابع

الف - فارسی

- آبراهامیان، یرواند، (۱۳۷۹)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی
- احمدزاده، مسعود، (۱۳۴۹)، *مبارزه مسلحانه هم‌استراتژی هم‌تاکتیک*، تهران: بی‌نا
- اخوان کاظمی، مسعود و رضا دهقانی، (۱۳۹۴)، «تحلیل علل هژمونیک شدن گفتمان اسلام‌گرا در مقایسه با دو گفتمان چپ و لیبرال در انقلاب اسلامی ایران»، *فصلنامه پژوهش‌های معاصر انقلاب اسلامی*، دوره یک، شماره ۱.
- اشرف، احمد، (۱۳۸۳)، «از انقلاب سفید تا انقلاب اسلامی»، ترجمه محمد سالار کسرائی، *فصلنامه پژوهش‌نامه متین*، سال ۶، شماره پیاپی ۲۲.
- اسپوزیتو، جان، (۱۳۸۹)، *جنبش‌های اسلامی معاصر (اسلام و دمکراسی)*، ترجمه شجاع احمدوند، تهران: نشر نی.
- اسکاچپول، تدا، (۱۳۸۸)، *بینش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی*، ترجمه هاشم آقاجری، تهران: نشر مرکز.
- اسماعیلی، حمیدرضا، (۱۳۸۸)، «فرهنگ سیاسی هیأت حاکم در دوره پهلوی»، *فصلنامه مطالعات تاریخی*، شماره ۲۶.
- اطاعت، جواد (۱۳۸۶)، «ماهیت دولت در ایران، سیاست و سلطه اقتدارگرای بروکراتیک»، *اطلاعات سیاسی اقتصادی*، شماره‌های پیاپی: ۲۴۵ و ۲۴۶.
- اکبری، محمدعلی؛ بیدگلو، رضا، (۱۳۹۰)، «پهلویسم: ایدئولوژی رسمی دولت محمدرضا پهلوی در دهه ۱۳۴۰-۱۳۵۰»، *گنجینه اسناد*، سال بیست و یکم، دفتر چهارم.
- اورنگ، قدرت الله، (۱۳۴۹)، *عظمت شاهنشاهی ایران در عصر سلطنت شاهنشاهی آریامهر*، بی‌جا: بی‌نا.
- اولیانفسکی، راستیسلاو، (۱۳۵۹)، *راه رشد غیر سرمایه‌داری*، تهران: حزب توده ایران.
- بحرانی، محمدحسین، (۱۳۸۸)، *طبقه متوسط و تحولات سیاسی در ایران معاصر-۱۳۲۰-۱۳۸۰*، تهران: پژوهش‌های سیاسی قشرهای میانی ایران، تهران: آگاه.
- بروجردی، مهرزاد، (۱۳۷۷)، *روشنفکران ایرانی و غرب*، ترجمه جمشید شیرازی، تهران: فرزانه روز.
- بشیریه، حسین، (۱۳۸۳)، «ایدئولوژی سیاسی و هویت اجتماعی در ایران»، *مجله ناقد*، سال اول، شماره ۲.

- بشیریه، حسین، (۱۳۹۳)، *زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران*، ترجمه علی اردستانی، تهران: نگاه معاصر.
- بهروز، مازیار، (۱۳۸۰)، *شورشیان آرمان خواه*، ترجمه مهدی پرتوی، تهران: ققنوس.
- بیات، آصف، (۱۳۹۱)، *سیاست‌های خیابانی، جنبش تهیدستان در ایران*، ترجمه سید اسدالله نبوی چاشمی، تهران: پردیس دانش.
- بیات، آصف، (۱۳۷۹)، «مقایسه جنبش‌های اسلامی در مصر و ایران»، *مجله گفت‌وگو*، شماره ۲۹.
- بیل، جیمز؛ ویلیام راجر لويس، (۱۳۶۹)، *مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی*، ترجمه هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران: نشر نو.
- پهلوی، فرح، (۱۳۸۲)، *دختر تیم*، تهران: به آفرین.
- پهلوی، محمدرضا، (۱۳۴۵)، *انقلاب سفید*، تهران: کتابخانه سلطنتی پهلوی.
- پهلوی، محمدرضا، (۱۳۵۶)، *به سوی تمدن بزرگ*، تهران: کتابخانه سلطنتی پهلوی.
- پیوندی، سعید، (۱۳۹۱)، «روشنفکری چپ ایران و موضوع دموکراسی»، *ایران نامه*، تابستان، سال بیست و هفتم، شماره‌های ۲ و ۳.
- تورن، آلن، (۱۳۸۶)، «مقدمه‌ای بر مطالعه جنبش‌های اجتماعی»، در علی حاجلی (مترجم و مؤلف)، *فهم و مطالعه جنبش‌های اجتماعی جدید*، تهران: انتشارات جامعه و فرهنگ.
- توفیق، ابراهیم، (۱۳۸۵)، «مدرنیسم و شبه پاتریمونالیسم: تحلیلی از دولت در عصر پهلوی»، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، بهار، سال هفتم، شماره ۱.
- جلالی‌پور، حمیدرضا، (۱۳۸۱)، *جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی: با تأکید بر جنبش اصلاح طلبی دوم خرداد*، تهران: انتشارات طرح نو.
- جلالی‌پور، حمیدرضا، (۱۳۹۲)، *جامعه‌شناسی ایران*، جامعه کژ مدرن، تهران: نشر علم.
- حسین‌زاده، فهیمه، (۱۳۸۷)، *ویژگی‌ها و صورت بندی جنبش‌های اجتماعی در ایران*، تهران: مجمع تشخیص مصلحت نظام، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک.
- حسینی‌زاده، محمدعلی، (۱۳۸۶)، *اسلام سیاسی در ایران*، قم: دانشگاه مفید.
- خسرو خاور، فرهاد، (۱۳۹۱)، «از روشنفکران بلندپرواز تا روشنفکران واسط»، *ایران نامه*، سال بیست و هفتم، تابستان، شماره‌های ۲ و ۳.
- خیرخواهان، جعفر، (۱۳۸۹)، «باتلاق برنامه‌ریزی پهلوی: نهاد برنامه‌ریزی در ایران چگونه شکل گرفت»، *مهرنامه*، دی‌ماه، سال اول، شماره ۸.
- دوستدار، آرامش، (۱۳۸۳)، *امتناع تفکر در فرهنگ دینی*، پاریس: خاوران.

- ربانی خوراسگانی، علی، (۱۳۷۷)، «بررسی سه رهیافت نظری در جامعه‌شناسی تاریخی»، مجله علمی پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، بهار، شماره پیاپی ۱۲.
- روح، محمدجواد، (۱۳۹۰)، «دموکراسی را نمی‌فهمیدیم، در پی «حکومت تک حزبی» بودیم: نقد سید کاظم بجنوردی بر مبارزه مسلحانه»، مهرنامه، بهمن، شماره ۱۹.
- روحانی، سید حمید، (۱۳۵۹)، بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، تهران: راه امام.
- روحانی، فخر، (۱۳۷۰)، اهرم‌های سقوط شاه، تهران: نشر بلیغ.
- رهبانی، مجید، (۱۳۸۹)، «حزب یا جبهه؟ نخستین کنگره جبهه ملی ایران (دی‌ماه ۱۳۴۱)»، جهان کتاب، فروردین و اردیبهشت، شماره‌های پیاپی: ۲۵۱-۲۵۲.
- زاهد، سعید، (۱۳۸۱)، جنبش‌های اجتماعی معاصر ایران، تهران: انتشارات سروش و طه.
- سعید، بابی، (۱۳۷۹)، هراس بنیادین، اروپا مداری و ظهور اسلام‌گرایی، ترجمه: غلامرضا جمشیدی‌ها و موسی عنبری، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- سنجابی، کریم، (۱۳۸۱)، خاطرات سیاسی، تهران: صدای معاصر.
- سید امامی، کاووس، (۱۳۷۷)، «روش‌های تاریخی تطبیقی در آثار تدا اسکاچپول و چارلز تیلی»، فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق، سال اول، شماره ۱.
- شاعری، احمد، (۱۳۵۰)، عصر همبستگی شاه و مردم، تهران: بی‌نام.
- شاکری، خسرو، (۱۳۸۴)، پیشینه‌های اقتصادی، اجتماعی جنبش مشروطه و انکشاف سوسیال دموکراسی، تهران: اختران.
- شاکری، خسرو، (۱۳۸۶)، هشت نامه مصطفی شعیان به چریک‌های فدایی خلق: نقد یک منش فکری، تهران: نشر نی.
- شریعتی، علی، (۱۳۸۲)، امت و امامت، در مجموعه آثار دکتر شریعتی، تهران: انتشارات آمون و بنیاد شریعتی.
- شوکت، حمید، (۱۳۷۹)، نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، گفت و گو با ایرج کشکولی، تهران: اختران.
- طالبان، محمدرضا، (۱۳۸۹)، «تحلیل خلاف واقع در تبیین‌های تاریخی علوم اجتماعی»، مجله علوم اجتماعی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، بهار و تابستان، شماره ۱.
- طباطبایی، سیدجواد، (۱۳۸۶)، دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران، تهران: نگاه معاصر.
- علی احمدی، علی رضا و وفا، غفاریان، (۱۳۸۲)، «اصول شناخت و روش تحقیق (با نگاهی به مطالعات تاریخی)»، فصلنامه علوم انسانی دانشگاه الزهراء، سال ۱۳، تابستان و پاییز، شماره‌های ۴۶-۴۷.

- عیوضی، محمدرحیم، (۱۳۸۵)، «کامیابی یا ناکامی جریان‌های سیاسی اپوزیسیون عصر پهلوی»، *ماهنامه زمانه*، بهمن و اسفند، شماره‌های پیاپی: ۵۳ و ۵۴.
- غنی، قاسم، (۱۳۶۱)، *یادداشت‌های آرامش*، به کوشش اسفندیاری، تهران: کتاب فرزاد.
- غنی‌نژاد، موسی، (۱۳۹۵)، *اقتصاد و دولت در ایران؛ پژوهشی در ریشه‌ها و علل تداوم اقتصاد دولتی در ایران*، تهران: انتشارات دنیای اقتصاد.
- فروند، ژولین، (۱۳۷۲)، *نظریه‌های مربوط به علوم انسانی*، ترجمه علی محمد کاردان، چاپ دوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- فوران، جان، (۱۳۸۲)، «تحلیل نظری از انقلاب ۱۹۷۹-۱۹۷۷ ایران»، ترجمه سید صدرالدین موسوی، *پژوهشنامه متین*، سال ۵، تابستان، شماره ۱۹.
- کاتم، ریچارد، (۱۳۷۱)، *ناسیونالیسم در ایران*، ترجمه احمد تدین، تهران: کویر.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون، (۱۳۸۰)، «به سوی نظریه عمومی انقلاب‌های ایران»، ترجمه علی‌رضا طیب، *فصلنامه راهبرد*، بهار، شماره پیاپی ۱۹.
- کدی، نیکی، (۱۳۷۵)، *ریشه‌های انقلاب ایران*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: قلم.
- کدی، نیکی، (۱۳۸۳)، *نتایج انقلاب ایران*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.
- کریمی مله‌علی، (۱۳۷۵)، «تاریخ چهل ساله ملی‌گرایی»، *فصلنامه ۱۵ خرداد*، شماره پیاپی ۲۱.
- کمالی، مسعود، (۱۳۸۱)، *دو انقلاب ایران؛ مدرنیته، جامعه مدنی، مبارزه طبقاتی*، تهران: دیگر.
- گرگین، عاطفه، (۱۳۶۳)، «گفتگویی با پاک نژاد»، *مجله دفترهای آزادی*، شماره ۱.
- لیتل، دانیل، (۱۳۷۳)، *تبیین در علوم اجتماعی*، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران: صراط مدنی.
- لیلاز، سعید، (۱۳۹۲)، *موج دوم، تجدید امرانه در ایران؛ تاریخ برنامه‌های عمرانی سوم تا پنجم*، تهران: نیلوفر.
- متقی، محسن، (۱۳۹۱)، «دین، دموکراسی و روشنفکران مسلمان»، *ایران نامه*، سال ۲۷، تابستان، شماره‌های ۲ و ۳.
- متین عسکری، افشین، (۱۳۷۸)، *کنفدراسیون: تاریخ جنبش دانشجویان ایرانی در خارج از کشور ۱۳۵۷-۱۳۳۲*، ترجمه ارسطو آذر، تهران: شیرازه.
- مدنی، سید جلال‌الدین، (۱۳۶۱)، *تاریخ سیاسی معاصر ایران*، جلد اول قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- معدل، منصور، (۱۳۸۲)، *طبقه، سیاست و ایدئولوژی در انقلاب ایران*، ترجمه محمدسالار کسرابی، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- ملائی توانی، علیرضا و فریده باوریان، (۱۳۹۰)، «بررسی روند همراهی جبهه ملی با انقلاب

اسلامی از فضای باز سیاسی تا دیدار با امام»، *فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی*، سال هشتم، تابستان، شماره ۲۵.

- ملکیان، مصطفی، (۱۳۸۵)، «سیاست‌زدگی یا سیاست‌زدایی؛ مناظره ملکیان با حجاریان»، *اندیشه پویا*، شماره‌های ۳۳ و ۳۵.

- مهرآیین، مصطفی، (۱۳۸۵)، «ریشه‌ها و نتایج انقلاب اسلامی ایران: دیدگاه‌های نیکو کدی»، *پژوهشنامه متین*، شماره ۳۳.

- مهرگان، حیدر، (۱۳۵۹)، *چپ‌ها، مسئله خرده بورژوازی و راه رشد غیر سرمایه‌داری*، تهران: حزب توده ایران.

- نجاتی، غلامرضا، (۱۳۷۱)، *تاریخ بیست و پنج ساله ایران*، جلد اول، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا.

- نجاتی، غلامرضا، (۱۳۶۸)، *جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲*، تهران: امیرکبیر.

- نورث، داگلاس و دیگران، (۱۳۹۴)، *سیاست، اقتصاد و مسائل توسعه در سایه خشونت*، مترجم، محمدحسین نعیمی‌پور و محسن میردامادی، تهران: انتشارات روزنه.

- یزدی، ابراهیم، (۱۳۸۲)، *جنبش دانشجویی: در دودمه ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰*، تهران: انتشارات قلم.

- آجودانی، ماشاءالله، (۱۳۸۵)، «مشروطه موفق نبود که همان آرزوها را داریم»، *گفتگوی سیروس علی نژاد باماشاءالله آجودانی*، مردادماه قابل دسترسی در:

<http://www.bbc.co.uk/persian/iran/story/>

ب- انگلیسی

- Mahoney, James & Terrie, P.L., (2008), "Comparative- Historical Analysis in contemporary Political Science", in J.M. Box- Steffensmeier, H. Brady, & D. Collier (eds), *The Oxford Handbook of Political Methodology. Aug 2008*, Oxford University Press.

- Melucci, Alberto, (1980), "The New Social Movements: A Theoretical Approach, *Social Science Information*", Vol. 19, No. 2

- Razavi, Hossein and Firuz Vakil, (1984), *Political Environment of Economic Planing in Iran, 1971- 1983: From Monarchy to Islamic Reppablic*, Colorado: West view

- Tazmini, Ghonche, (2009), *Khatami`s Iran: The Islamic Republic and the Turbulent Path to Reform*, London: I.B.Tauris.

- Touraine, Alain, (1977), *The Self Production of Society*, Chicago: University of Chicago Press.